

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی – کابل

۱۷ جنوری ۲۰۱۳

"حق داشتن، سود بردن، اندازه نگهداشتن"

خوانندگان نهایت عزیز پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، متصدیان و همکاران قلمی و تخنیکي این مأمن تمام آزادیخواهان بی شیله و پیله مردم افغانستان، نخست از همه اجازه می خواهم تا سلامهای گرمم را از فضای سرد و یخبندان کابل تقدیم بدارم، آرزومندم ضمن آن که مورد پذیرش قرار می گیرد، بر زبان درازیهایم نیز با دیده اغماض بنگرید، خواستی که پذیرش آن از بزرگواری شما بعید نیست.

و اما:

همان طوری که در اولین نامه ام که زیر عنوان «چیستی الله» – به تاریخ سیزدهم جنوری ۲۰۱۱ در همین پورتال به نشر رسید» که با تأسف سؤال آن تا لحظه حاضر بی جواب مانده است، نگاشته بودم بعد از سالها انتظار و سرزدن به هر دکان بقالی و بنجاره ای، سرانجام با یافتن پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" و مشاهده طیفهای گسترده مطالب و از همه بالاتر مشاهده شجاعت و شهامت نویسندگان و متصدیان پورتال در شکستن تابوهای اعتقادی ۱۴۰۰ ساله، نظرگاه اصلی خود را یافتم، اینک هم همان نظر را داشته و با جرأت می توانم بنویسم که هیچ بدیلی هرچند شاید برخی ها را خوش نیاید برای آن نیافته و آن را چنان از خود می دانم که نبودش را به عدم خود تعبیر نموده می توانم. که هرگز چنین مباد!

این تذکر را بدان علت در آغاز نگاشتم تا برخورد در سطور بعدی به معنی دشمنی با پورتال و یا گردانندگان آن تلقی نگردد، بلکه آن را بخشی از باور یک هموطن و آنی که خود را متعلق به جنبش انقلابی کشور می داند، دانسته، هرگاه قابل پاسخ باشد، بدان پاسخی ارائه داشته بر من منت گذارند، و هرگاه آن را انتقادی می دانند وارد، در عمل و با دوری جستن از موضع مورد انتقاد، از خود انتقاد نیز نمایند. از آنجائی که این برخورد تنها به متصدیان پورتال و سیاست نشراتی آنها محدود نمانده کسان دیگری را نیز شامل می شود، آرزومند آنم که حین عطف توجه به این تقاضاء از هیچ جانب کوشش به عمل نیاید تا خلاف این باور را "حرف کج راست به زور رگ گردن نشود" به اثبات برسانند. همچنین هیچ گاهی آرزومند آن نیستم تا به جای پاسخ با اتهام زنی، افتراء و یا دشنام مواجه بگردم.

این تذکر را بدان علت نوشتم که واقعاً نمی خواهم از کسی دشنام شنیده و یا به کسی دشنام بدهم مگر نباید از آن چنان تعبیری صورت گیرد که گویا دشنام بلد نیستم. ایکاش اینطور می بود و به راستی دشنام بلد نمی بودم مگر با تأسف تمام دوران کودکی، جوانی و حتا قسمتی از بزرگسالی را در "کوچه سراجی" گذشتانند آنهم با یک پای معیوب و بدن ضعیف که هیچ گاهی توان مقابله جسمی با دیگران را نداشتم و در نتیجه به جای پای کوتاه، از زبان درازی برخوردار

بوده و می باشم، هر نوع دشنامی را باز هم با تأسف یاددارم، شاید از همه بدتر دشنام سکوت در مقابل یک انسان فحاش و بدان طریق توهین نمودن وی.

در هر صورت از مدتها بدین سو، متوجه شده ام که افراد مشخصی، با طرح مسایلی از طریق پورتال و در ظاهر به نفع پورتال و یا هم نویسندگان آن بحث هائی را ایجاد و دامن زده اند که نه تنها باعث مصروفیت بیش از حد متصدیان پورتال گردیده است بلکه دشمنی های چندی را نیز برای آنها بار آورده، پورتال را ناخود آگاه در تقابل با تمام آنهایی قرار داده است که در دراز مدت و به صورت بالقوه می توانستند شامل طیف همکاران و هواداران پورتال بگردند، نمی خواهم بدون تحقیق حکمی صادر نمایم، مگر به خود حق می دهم تا متصدیان پورتال را متوجه این شیوه کار نموده و از آنها صمیمانه تقاضا نمایم تا پیشتر از آن که برکس و یا کسانی اعتماد رفیقانه نمایند به همان اصطلاح معروف از اصل "صد بار گز کردن و یک بار بریدن" حرکت شان را آغاز نمایند.

من به خود حق نمی دهم تا به بزرگان و افراد متجربی که در پورتال جمع شده و سیاستهای نشراتی آن را تعیین نموده اند حرفی از مشوره به میان آورم، مگر این نکته را حق خود می دانم تا برای شان پیشنهاد نمایم که در مواجهه با چنان افرادی، لطفاً برداشتها و شناختهای ۴۰ سال و یا ۲۰ سال قبل شان را معیار شناخت افراد قرار ندهند. بلکه بکوشند تا افراد را در شرایط امروز، در شرایطی که ماشین برده ساز استعمار با قدرت غیرقابل باوری می خواهد افراد را استحاله نماید در نظر گرفته، نقش دالر را در تغییر شخصیت افراد آنهم یک شبه، نادیده نگیرند. این را به خاطری نوشتم که در بطن چنان شرایطی زندگانی می نمایم و به کرات اتفاق افتاده شاهد چنان تغییرات سریعی در افراد باشم که در گذشته می توان آن را از طریق "چراغ علاءالدین" قابل تصور دانست. همین تغییرات ناگهانی برخی از انسانها را از چنان زیرکی حرفه ئی برخوردار ساخته است که نمونه های آن را در فلم های جیمز باندی هم نمی توان مشاهده نمود. از این درسهای به گفته برخی از دوستان "بزرگمهری" و برخی دیگر "بدبینانه" که بگذریم و بیانیم، روی اصل هدف و آنچه را عنوان انتخاب نموده ام، باید بنویسم:

با تأسف در تمام مشاجرات قلمی که بر پورتال به خصوص استاد عزیزم آقای "موسوی" که اگر به خاطرشان مانده باشد در صنف چهاردهم اکادمی تربیت معلم در شعبه ساینس آن مؤسسه افتخار شاگردی شان را داشته و اولین فردی بودند که به علت لنگ بودن پایم، من را "عزیز لنگ" صدا زده اند، تحمیل شده است، من در تمام بحث ها نتوانسته ام اصل "حق داشتن، سود بردن و اندازه نگهداشتن" را از دو طرف بحث مشاهده نمایم. به خصوص در این مورد، بدون آن که دو اصل اولی یعنی حق داشتن و سود جستن زیر سؤال قرار بگیرد، سومین اصل که مکمل و متمم آن دو اصل دیگر می باشد، به صورت عمده از طرف جانبین بحث مورد توجه قرار نگرفته و اگر گرفته و من متوجه نشده باشم، خوشحال می شوم تا با توضیحات شان من را کمک نمایند.

نوشتم در دو قسمت اول سوالی ندارم، زیرا افراد نه تنها به مثابه فردی که مورد سوال، اتهام و یا افتراء قرار می گیرند، حق دارند تا به دفاع از هویت مبارزاتی خویش قلم بزنند بلکه این حق تمام مردم افغانستان است تا آنچه را بر آنها گذشته است در روشنائی قرار بدهند، در روشنائی قرار بدهند تا باز هم از همان غارماری نتواند بر آنها نیش بزند، همچنین سود بردن از ادامه چنین بحث هائی، صرف نظر از این که طرفین درگیری از آن چه حاصلی بر می دارند و یا هم چون برخی ها، چگونه نقاب کذب و ریا از رخسار شان می افتد، با روشن شدن وقایع تاریخی، مردم از آن سود برده راه را از چاه تمیز می نمایند، که خودش می تواند کلانترین خدمتی باشد، برای نسل های جوان و بی خبر امروز و آینده کشور.

مگر در سومین قسمت شما خود شاهد هستید که طرفین بحث چگونه، با عصبانیت، اصل اندازه نگهداشتن در حکم و انتقاد را فراموش نموده، احکامی را صادر نموده اند که هرگاه آگاهانه گفته باشند و پای عصبانیت در آن نباشد، خطر

آن وجود دارد که انسان حکم خاین به آنها نیز بنماید، نیز کم نیست. مثلاً وقتی که آقای "پولاد" تمام سامای بعد از زنده یاد "مجید کلکانی" را یک قلم جاسوس و عامل استخبارات معرفی می دارد، به من لنگ که در همان کوچه ما ده ها بار دلم می خواست تا عناصر و افراد خاد را که زندگی را بر تمام کوچه به زندان مبدل نموده بودند، از بین ببرم و صد ها تن دیگر در همان کوچه به مانند من می اندیشیدند، مگر توان انجام مجازات آن جنایتکاران را نداشتیم، از خواندن چنین حکمی چه احساسی می تواند دست بدهد، آنهم با نظر داشت آن که وقتی یکی از روز ها در اواخر سال ۱۳۵۹، یعنی زمانی که بر گور ناپیدای زنده یاد کلکانی سبزه سبز شده بود، خواست کیفر دهنده مردم کوچه از آستین "ساما" - فراموش نکنید "سامای بعد از مجید" - برآمده با مجازات انقلابی ۳ تن از عوامل شناخته شده و وحشی خاد، لبخند بر دهان و امید بقاء در ذهن افراد کوچه به وجود آوردند.

من نمی دانم که آقای "پولاد" جهت صدور چنان حکمی چه مستندات داشته است، اما یک نکته را می توانم با شجاعت تمام بیفزایم: هیچ مستندی نمی تواند عمل شجاعانه و قهرمانانه آن جوانان چریک سامائی را تحطئه نماید تا چه رسد به آن که به آنها اتهام سنگین رابطه با خاد را بتوان زد.

در همین جا بی مناسبت نیست بیفزایم:

آقای "پولاد" من نمی دانم خودت چند سال داری، آیا این قلم با سن بیش از نیم قرن می تواند به حیث یک دوست بزرگتر و یا کوچکتر از خودت تقاضا نماید، مگر در هر صورت به خود حق می دهم از شما بخواهم، بادر نظر داشت نوشته هائی که از شما در آغاز حیات پورتال، خوانده ام و شما را آدم دانشمندی یافته ام، اگر آن حکم را در حالت عصبانیت صادر نموده اید، به همان حساب "درجنگ نان و حلوا بخش نمی شود"، از خود انتقاد نموده نه تنها از آن جوانانی که با ایثار خون شان از مادر میهن به دفاع برخاسته بودند پوزش بخواهید، بلکه از تاریخ یک سازمان و از تاریخ جنبش انقلابی کشور نیز همان پوزش تان را بخواهید، مطمئن باشید فقط در چنان صورتیست که شما و نوشته هایتان به مانند گذشته، از اعتبار لازم برخوردار خواهد گردید، در غیر آن ما باید باز هم در این دنیای ناداری، به مرگ "پولاد" نخستین، نیز ماتم بگیریم.

دوست عزیز این را بدانید که انسان با انتقاد و انتقاد از خود نه تنها خورد نمی گردد، بلکه اساساً انتقاد از خود و نگریختن از آن یگانه محکیست که یک خرده بورژوازی کاذب و معامله گر را از یک فعال کمونیستی صادق، می توان در پرتو آن از هم متمایز ساخت.

در اینجا نمی خواهم به آن اتهامات، افتراء ها و دشنامهایی که نویسندگان شورش خود را با آن مشغول می سازند، پردازم چون از شما چه پنهان، یا آنها در مورد کدام آدم دیگری به غیر از موسوی که من می شناسم، می نویسند که در آن صورت نباید از چیزی که اطلاع ندارم به بحث آن وارد شوم و یا هم عوامل متعدد برای آنها چیزی به نام چشم حقیقت بین باقی نگذاشته است، تا بتوان بر مبنای آن به قضاوت پرداخت.

به همین سان استاد عزیزم شخص آقای "موسوی" نیز تا جایی که عقل قاصر من قد می دهد، در اندازه نگذاشتن فکر می کنم پای شان می لنگد. بدان معنا که با شناختی که از ایشان وجود دارد و خودشان هم در پاسخ های شان به آن اشاره نموده اند، در حالی که مسأله تسلیم طلبی در ساما، هیچ نوع ارتباطی با ایشان نداشته است، چرا باید تمام نام نیک و شهرت مبارزاتی شان را در دفاع از تسلیم طلبان و آنهایی که خون مردم را به گردن دارند، زیر سؤال ببرند، آنهم در حالی که تسلیم طلبان یا چنان در دنیای دالر و کار سیاه و سفید غرق شده اند که دیگر چیزی به نام شرافت مبارزاتی برای آنها باقی نمانده و یا هم اگر در افغانستان و در کنار ما "دوزخیان روی زمین" مجبور به زندگانی اند، برای خود چنان زندگانی پر شأن و شوکت و شکوه و جلالی ساخته اند، که نه تنها چیزی به نام گذشته مبارزاتی برای آنها وجود

ندارد بلکه از پست ترین جواسیس خاد نیز پست تر می باشند. هرگاه خواسته باشید من از همین محل زندگانی فعلی خودم یعنی حصه دوم خیرخانه، ده ها تن آن را می توانم با نام و نشان تذکر بدهم.

استاد عزیز!

بدر نظر داشت چنین حالتی، به دنبال آن که حق داشتید از خود و جنبش دفاع نمائید، و به دنبال آن که مردم و تاریخ جنبش از آنچه نوشتید سود خود را بردند، آیا فکر نمی کنید با دفاع از تسلیم طلبها، اصل اندازه نگهداشتن را در دفاع زیر پای کرده باشید.

استاد عزیز!

امیدوارم از سؤال انتقاد آمیزم شما را ناراحت نساخته باشم، اگر هم ناراحت شده باشید باید عرض بدارم که بار اول این شما بودید که در داخل صنف همین عنوان را بر تخته سیاه نوشته، بدون آن که بگوئید مال چه کسی است، آن را در روابط فیما بین افراد جامعه و ... توضیح نمودید.